



Text Psychology in the Light of the Text Pre Exegetical Tests (TPET) with an Emphasis on Islamic Texts

Mohammad Hasan Ahmadi¹

Abstract

Text Psychology is the proposed title of this article, which will have a special place in religious studies from the perspective of future studies. The psychology of the text is actually: using the methods of reflexive analysis of the text to research and study the stereotypes and Defaults of the author and the transmitter of the text in order to know more precisely the space of the text. The ineffectiveness of approaches based on single narrations on the one hand and the role of images in understanding the text, shows the necessity of dealing with the psychology of the text. Therefore, it is necessary to design tests to understand the text and they are addressed. Subjectivity Test, Lexical-Idiomatic Test and Occurred-Transmitted Test are examples of these tests. The application of text psychology based on these pre-exegetical tests can improve our understanding of religious texts. This research, with the approach of text psychology, will show that a large part of the Islamic cultural heritage can be documented and analyzed in a scholarly way beyond the discourse based on single narrations (Khabar-e-Vahid).

Keywords

Hadith Analysis, Pre-Exegetical Tests, Text Psychology.

Article Type: Research

1. Associate Professor, Quran and Hadith Sciences Department, University of Tehran.

Email: ahmadi_mh@ut.ac.ir

Received on: 08/11/2023 Accepted on: 02/03/2024

Copyright © 2024, Ahmadi

Publisher: Imam Khomeini International University.





شماره چاپی: ۲۵۸۸-۲۸۹۵
شماره مجله: ۲۵۸۸-۴۴۱۷

مطالعات فهم حدیث



DOI: 10.30479/mfh.2024.19327.2301

روان‌شناسی متن در پرتو آزمون‌های پیشاتفسیری با تاکید بر متون روایی

محمدحسن احمدی^۱

چکیده

روان‌شناسی متن عنوان پیشنهادی این مقاله است که از منظر آینده‌پژوهی، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات دینی خواهد داشت. روان‌شناسی متن در واقع عبارت است از: بهره‌گیری از روش‌های تحلیل انعکاسی متن برای پژوهش و مطالعه پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های ماتن و ناقل متن جهت شناخت دقیق‌تر فضای متن. ناکارآمدی رویکردهای مبتنی بر خبر واحد از یک‌سو و نقش انگاره‌ها در فهم متن، ضرورت پرداختن به روان‌شناسی متن را ترسیم می‌کند. از این‌رو، طراحی آزمون‌هایی برای فهم متن ضرورت دارد و به آن‌ها پرداخته می‌شود. آزمون الغاء خصوصیت، آزمون تطابق معنای لغوی و اصطلاحی و آزمون ایجاد تمایز سنت واقعه از محکیه، از نمونه این آزمون‌ها هستند. کاربرد روان‌شناسی متن مبتنی بر این آزمون‌های پیشاتفسیری، می‌تواند فهم ما را از متون دینی ارتقا بخشد. این تحقیق با رویکرد روان‌شناسی متن، نشان خواهد داد بخش اعظمی از میراث تمدنی اسلامی در قالب‌هایی فراتر از گفتمان مبتنی بر اخبار آحاد قابل مستندسازی و واکاوی دلالت‌پژوهانه است.

کلیدواژه‌ها

تحلیل حدیث، آزمون‌های پیشاتفسیری، روان‌شناسی متن.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران. ahmadi_mh@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

امروزه با گسترش مهیب متون به اصطلاح_درسی، تا حدود زیادی از ادبیات متون اصلی فاصله گرفته‌ایم. این مسئله در مورد ما که به نوعی در حوزه علوم انسانی متن محور، طبقه‌بندی می‌شویم؛ بروز بیشتری دارد. متن قرآن کریم و احادیث و گزارش‌های تاریخی، معمولاً از تیررس چشم دانشجویان، غائب است. ادبیات متن، ادبیات خاصی است که ما معمولاً این ادبیات را خودمان تجربه نمی‌کنیم بلکه منتظریم! تا دیگران برایمان توصیف کنند. مثلاً کتاب زبان قرآن می‌خوانیم که با زبان قرآن آشنا شویم و احیاناً قرآن را هم نمی‌خوانیم! به عنوان نمونه، ادبیات قرآن کریم، یک ادبیات توصیفی است نه استدلالی!؛ در صورتی که ما معمولاً به عنوان یک کتاب استدلالی با قرآن برخورد می‌کنیم و یا در مورد روایات، می‌توان گفت با ادبیاتی انگیزشی مواجهیم؛ در صورتی که این محتوا در کتب ما به ادبیاتی خنثی و پر از طبقه‌بندی‌ها و اصطلاح‌سازی‌ها تبدیل شده است.

بر این اساس، «دورافتادگی از متن» را می‌توان شاخصه مهمی از شاخصه‌های مطالعات معاصر قرآنی و حدیثی برشمرد. این آسیب زمانی جدی‌تر می‌شود که کتاب‌های واسطه‌ای مانند متون نگارش شده به‌عنوان متون درسی، ضمن افزودن فاصله ما با متن، تلاش دارند تا با بر ساخت نوعی ساختارهای انتزاعی و طبقه‌بندی‌های ذهنی، عملاً نوعی استبداد در فهم را به متن تحمیل کنند. در بیان نمونه می‌توان از تفکیک پررنگ عقلی- نقلی در تاریخ تفسیر یاد کرد که از گلدزیهر اسلام ستیز در مطالعات ما رسوب کرده است.^۱ ازسوی دیگر اما متن در علوم اسلامی متن محور، محور تمامی شاخه‌های دانشی این حوزه است؛ برای نمونه اندک تأملی در مباحث ذیل تاریخ حدیث، به‌روشنی هویدا می‌سازد که غالب محتوای تاریخ حدیث متداول - به‌رغم این تصور ابتدایی که مثلاً برگرفته از تواریخ عمومی، سیاسی یا محلی است - در واقع تحلیل برخی متون دینی و گزاره‌های حدیثی است.

مسیر میان متن و ایده، در فضای مطالعات معاصر - و شاید متأثر از روش‌های پیشنهادی پژوهش - معمولاً از ایده به‌سوی متن است. قواعدی هم که به‌عنوان شاخصه

۱. در طول تاریخ هرچا پای فلسفه و تاریخ یک متن، یک دین یا یک علم، پیش می‌آید؛ به‌لحاظ جامعه‌شناسی می‌توان حدس زد که در آن دوره، آن متن یا دین یا علم دچار چالشی اجتماعی شده است؛ مثلاً انگیزه شیخ طوسی در نگارش الفهرست، حل چالشی بوده که ازسوی مخالفان ایجاد شده بود یا تاریخ قرآن در زمانی مطرح می‌شود که دول اسلامی در نهایت استضعاف و وادادگی در مقابل انقلاب صنعتی غرب است.

آکادمیک این مطالعات مطرح می‌شود؛ عمدتاً ناظر به فهم برخی متون خاص است. اساساً طرح قاعده ناظر به حل موارد مشکل است. این درحالی است که فهم بخش عظیمی از میراث مکتوب نیازی به این قواعد مصطلح ندارد. اتفاقاً همین متون هستند که می‌توانند مبنایی برای طرح موضوعات مهم دیگر گردند؛ برای نمونه یک روایت «لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» مبنایی برای طراحی یکی از اصول و قواعد فقهی به نام استصحاب می‌گردد.^۱ یا یک عبارت کشی «أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصِحُّ عَنْهُمْ»، مبنایی برای طراحی نظریه اصحاب اجماع شده است.

«متن» به عنوان محور اصلی در علوم متن محور می‌تواند با تفسیری کاملاً وارونه نیز مواجه شود.

این مسئله در این نمونه روایی قابل مشاهده است: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ - إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخْبِثَ يَرُؤُونَ عَنْ أَبِيكَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَهُمْ يَسْتَحِلُّونَ بَعْدَ ذَلِكَ كُلِّ مُحَرَّمٍ قَالَ مَا لَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّمَا قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلُ مِنْكَ» (صدوق، ۱۳۷۷ش، ۱: ۱۸۱).

تفسیر متون و چگونگی ارتباط بخشی بین متن دینی و مسائل معرفتی موضوع قابل توجهی است. مشکل اصلی ما در پژوهش‌های دینی متن محور، فقدان نص نیست، بلکه شیوه مواجهه با نص و برداشت از آن است. از سوی دیگر سهولت دسترسی به انبوهی از داده‌ها در زمانی کوتاه، موجب مفهوم یافتن بیش از پیش «روش» از سویی و بی‌معنایی بسیاری از «پژوهش‌نماها» در فضای «علوم انسانی متن‌محور» شده است. در واقع اهمیت روش تحقیق در علوم متن محور امروزه بیشتر در روش استنباط از متن جلوه‌گر است تا دسترسی به متن. (احمدی، ۱۳۹۷ش، ۱۵) مواجهه با متن دینی نمی‌تواند صرفاً با توجیه دینی بودن متن، از روش‌مندی تهی باشد. استدلال، به صرف یک استناد حاصل نمی‌شود و نمی‌تواند بی‌مبنا و بدون ابتنا بر اصول باشد.

امروزه متن در علوم اسلامی متن‌محور، نقطه عزیمت غالب خروجی‌های علمی اعم از مقالات و کتاب‌ها و نشست‌های علمی است. این تفسیرهای - به اصطلاح -

۱. تمام استصحاب شرح یک حدیث است محدث نوری می‌نویسد: «لِنَعْمَ مَا قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ: إِنَّ مَسْأَلَةَ الْأَسْتِصْحَابِ مَسْأَلَةٌ شَرِيفَةٌ، لَهَا فَوَائِدُ كَثِيرَةٌ، قَدْ تَوَجَّهَ أَنْظَارُ الْعُلَمَاءِ إِلَيْهَا، وَعَكَفَتْ هَمَمٌ عَلَيْهَا، فَكُتِبَ فِيهَا رِسَالٌ عَدِيدَةٌ فِيهَا فَوَائِدُ جَمَّةٌ، إِذَا حَقَّقْتَ النَّظَرَ وَجَدْتَ كَلِمَاتَهَا شَرْحَ حَدِيثٍ وَاحِدٍ، تَرَكَمَ عَلَيْهِ الْأَفْكَارَ، وَتَرَادَفَ إِلَيْهَا الْأَنْظَارَ، فَاسْتَخْرَجُوا مِنْهَا هَذِهِ الْفَوَائِدَ الْكَثِيرَةَ، وَالْقَوَاعِدَ الْمُتَمِينَةَ، وَكَمَ لِهَذَا الْحَدِيثِ مِنْ نِظَائِرٍ لَا تَحْصَى، لَوْ فَعَلُوا بِهَا مَا فَعَلُوا بِهِ لَوَجَدُوا مِنْهَا مَا حَصَلُوا مِنْهُ» (نوری طبرسی، ۱۳۶۹ش، ۳۳۸: ۹).

نوآورانه از متون است که هر روز ما را شاهد ظهور یک نظریه، ایده و مقاله و کتاب جدید می‌کند. این تعدد و تکثر برداشت‌ها که نمی‌توان همه آنها را با برجسب تفسیر به‌رأی از میزکار خارج کرد؛ بیش از آنچه که بر قواعد و اصول متداول فهم متن استوار باشند؛ بر اصطلاحی - البته وام گرفته از علم فقه - به نام «ظهور» تکیه دارند. اگرچه این قواعد - که معمولاً در فضای آکادمیک علوم اسلامی در ارتباط با فهم متون دینی مطرح می‌شود - اولاً، غالباً قواعدی انتزاعی هستند و عملاً در هنگام ضرورت و مواجهه پژوهشگر با متن حضور ندارند. ثانیاً، ناظر به بخشی از متون - که از نوعی شذوذ و غموض در فهم برخوردارند - است و عملاً در مواجهه با بخش اعظم میراث دینی، مخاطب را رها می‌گذارند.

به هرحال این ظهور نقطه‌ای است که عملاً باب بحث و استدلال در آن بسته می‌شود و نهایت استدلال صاحب ایده و هریک از ناقدان آن است که من از متن این را می‌فهمم و طبیعی است که بحث، در این نقطه متوقف شود. آنچه می‌تواند ما را در رسیدن به ظهور به صورت سیستماتیک و روشمند کمک برساند؛ فرآورده کردن متن از طریق آزمون‌های متعدد است. تا زمانی که استدلال کننده متن را از جهت این آزمون‌ها بررسی نکرده باشد و به آنها پاسخی نداده باشد؛ طبیعی است که نتوان بر ظهور مورد ادعا اثری مترتب کرد. نمی‌توان از یک اصل کلی در مورد متون دینی چشم‌پوشید و آن لزوم فحص از قرائن و رسیدن به ظهور - استظهار - است و در یک کلمه آن که مقام بیان گزارش باید احراز شود و تا قبل از این احراز، سخن از اطلاق و ظهور با استناد به چند اصل (اصالة الظهور، اصالة الإطلاق و ...)، چندان صائب نیست؛ از این رو لزوم اعمال آزمون روی متن تا رسیدن به متنی فراوری شده، قضاوت پذیر و قابل ظهورگیری، حایز اهمیت است. قضاوت پذیر شدن متن از جهت فهم مانند قضاوت پذیر شدن آن از جهت اصالت است و از این روست که همواره سند، پیوست متون دینی بوده است.

۲. درآمدی بر روانشناسی متن

مقاله حاضر با تأکید بر روانشناسی متن می‌کوشد نوع مواجهه با متن به‌عنوان اصلی‌ترین اتفاق در حوزه پژوهش‌های علوم اسلامی متن محور را در قالب طراحی آزمون‌های مختلف، تبیین کند. قضاوت پذیر کردن پژوهش، کاهش احتمال تفسیر به‌رأی و آماده‌سازی متن برای تفسیر و در مجموع ایجاد یک جهش در علوم انسانی اسلامی

از مهم‌ترین کارکردهای آزمون‌های پیشاتفسیری است. یکی از عواملی که موجب بروز تفسیر به‌رأی در مورد متن می‌شود؛ عدم فراوری درست متن است. در واقع بخش مهمی از آنچه ما را به ورطه تفاسیر متکثر و احیاناً متعارض می‌اندازد؛ آماده‌نکردن متن روی میز کار مفسر است؛ براین اساس می‌توان گفت که یکی از مسائل پیش روی تفسیر متون دینی در دوره معاصر، آماده‌سازی متن برای تفسیر است. در این راستا نیازمند برخی قواعد پیشاتفسیری نیز هستیم. در فرایند تحلیل متن، مواجهه با گزاره‌های دینی به‌صورت ویژه متون حدیثی و تاریخی صرف نظر از روش تحلیل متن، نیازمند به یک سری اصول و آزمون‌های پیشینی دارد که متن را برای تفسیر، آماده می‌کند. فروکاستن از میزان تفاسیر نادرست از متون دینی در گستره‌ای وسیع و ایجاد زمینه برای اجتهاد صائب و تفسیر دقیق‌تر متن، از نتایج کاربست آزمون‌های پیشاتفسیری متن است.

پیشاتفسیری بودن این قواعد بدین معناست که محقق هنگام تفسیر متن باید موضع خود را نسبت به نتایج این آزمون‌ها، مشخص کند. قواعد پیشاتفسیری و آزمودن متن قبل از تفسیر، عملاً متن را به‌صورت آماده و فراوری شده در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. نتیجه این محک و آزمایش متن، ضرورتاً تفسیر متن نیست، بلکه روی میز قراردادن همه احتمالات ممکن متن، روی میزکار مفسر است؛ به‌گونه‌ای که استخدام قواعد پیشاتفسیری متن زمینه را برای قضاوت بهتر مفسر و تفسیر دقیق‌تر متن فراهم کند. ممکن است احتمالات و فروض در مورد هر یک از آزمون‌ها، متعدد شود، اما آنچه مهم است؛ این است که همه این احتمالات در مرحله اول نباید از روی میز کار محقق حذف شود، بلکه ردّ هر کدام از احتمالات صرفاً مبتنی بر یک دلیل منطقی، می‌تواند موجب خروج آن احتمال از روی میز کار شود. روشن است که هرچه تعداد این آزمون‌ها روی متن بیشتر باشد؛ درصد احتمال خطا و آسیب‌پذیری متن از جهت تفسیر به‌رأی کاهش می‌یابد.

روانشناسی متن "Psychology of the text" عنوانی است که می‌توان از منظر آینده‌پژوهی به عنوان یکی از رشته‌های قابل طرح در فضای مطالعات دینی بدان نگر بست. روانشناسی متن را این‌گونه تعریف می‌کنیم: «بهره‌گیری از روش‌های تحلیل انعکاسی متن برای پژوهش و مطالعه پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های ماتن و ناقل متن جهت شناخت دقیق‌تر فضای متن». می‌توان گفت هر متن، قبل از هر کند و کاو و یا قرار گرفتن به عنوان بخشی از استدلال در یک حوزه دانشی، لازم است قبلاً از منظر روانشناسی متن، آزمون‌های لازم را گذرانده باشد. اعمال این آزمون‌ها بر روی متن، طبعاً سطح

استدلال‌ها در حوزه مسائل دانشی دینی را ارتقا خواهد داد و آسیب تفسیر به رای را نیز کاهش. در پی جویی از سابقه بحث روان‌شناسی متن می‌توان از دو حوزه دانشی یاد کرد: انگاره‌پژوهی و نظریه تحلیل انعکاسی متن. شناخت انگاره در فهم متن، از جهت دشواری، چیزی شبیه شرک خفی در اعتقادات است. البته تذکار توجه به انگاره‌ها در فهم متن، با انگاره قوی‌تری نیز مواجه است و آن خودانگارگی خود متن است. ما معمولاً در قواعد فهم متن، به ابزارهایی چون قواعد عقلی، قرائن، سیاق، ... اشاره می‌کنیم. اما این قاعده‌مندسازی فهم متن، خود دچار یک انگاره شده است و آن غفلت از خود متن به عنوان قرینه مهم فهم متن است. روان‌شناسی متن در واقع به بازنمایی اجتماعی متن و درک شرایط صدور و نقل متن و در نهایت فهم خود متن خواهد انجامید.

تحلیل انعکاسی متن نیز رویکردی کاملاً متفاوت به متن است که می‌تواند سطح نگاه به متن را ارتقا دهد و آن را از آسیب‌های متداول نگاه‌های سنتی به متن برهاند. دوال عدمی و سلبیات، بخش مهمی از تحلیل انعکاسی متن است. تغییر مواجهه با متن در دوران معاصر، یک ضرورت است. شبیه همین اتفاق لازم‌الاجرا برای متن در حوزه تفسیر و تاریخ، در حوزه فقه در حال رخ دادن است. مباحثی چون سیره عقلا، ارتکاز، مقاصد شریعت، شخص اعتباری و ... تلاش‌های نوین جهت برون‌رفت از آسیب محوریّت خیر واحد در استدلال‌های فقهی است.

محوریّت مقام بیان گزارش و سیطره دستگاه فقهی را می‌توان شالوده تحلیل‌های دوران معاصر قلمداد کرد؛ حال آن‌که یک گزارش تاریخی می‌تواند در فرامقام بیان خود و از جهت انعکاسی که در محیط زمان صدور و نقل خود دارد؛ ارزیابی کرد. آن‌چه که به عنوان سیر فهم متن در فضاهای مطالعاتی دینی اسلامی تا به حال شکل گرفته است به نوعی بر اساس توجه مفسر به یک‌سری اتفاقات و شرایط قبل از صدور متن است (پیشینی). علاوه بر چنین نگاهی می‌توان متن را بر اساس زمینه‌ها و تحلیل‌های بعد از زمان صدورش مورد مطالعه قرار داد (پسینی). در روال تحلیل متن‌های سنتی، فهم یک گزارش در حداکثر توان خود، به زمینه‌های صدور (اسباب نزول، شان نزول، سبب صدور، قرائن حالی و مقالی و ...) می‌پردازد اما لازم است بازتاب متن در زمان صدور و نقل را نیز به عنوان یک متغیر مهم، مد نظر قرار داد. بازتاب متون در جامعه که در واقع همان عکس‌العمل‌های مخاطبان ناشی از درک متن می‌باشد، اطلاعات پیرامونی خوبی از متن، باورهای مردم و از همه مهم‌تر ساختار کنونی فضای جامعه در اختیار خواهد گذاشت و قرائن فهم مراد و مقصود مولف را نیز غنی‌تر خواهد کرد.

۳. ناکارآمدی رویکردهای مبتنی بر خبر واحد

به صورت کلی، در مباحث حوزه دینی به خصوص حوزه روشی، باید بین دو حوزه معرفت و عمل تمایز نهاد. ارزش‌گذاری روایت به صورت سلبی و ایجابی و منوط‌کردن نتیجه به این نوع ارزش‌یابی، رویکردی فقهی در مواجهه با حدیث است. واقعیت آن است که نظام حصول معرفت، نظامی شبکه‌ای است که از طریق یک دستگاه معادله، قابل دسترسی است. در این دستگاه معادله، هریک از متغیرها بسته به میزان درجه تاثیر، سهمی در نتیجه معادله به عهده دارند. اما آنچه مهم است آن است که هیچ متغیری به دنبال یک ارزش‌گذاری سلبی و ایجابی، از حضور در معادله حذف نمی‌شود. معرفت، پدیده‌ای تک‌ضلعی نیست. نتیجه نقد متن روایت و سازگاری یا تنافی آن با قواعد عقلی و نقلی و قرآن کریم، به اثبات جعلی بودن یا نبودن روایت می‌انجامد؛ نه این‌که یک روایت به صورت مستقل و در فرآیندی غیر معادله‌ای، به حصول معرفت منجر گردد و این کار تنها برای کسی میسر است که با حدیث خو گرفته باشد و با این شبکه معنایی آشنا باشد.

اساساً «حجیت» در مباحث فقهی معنا پیدا می‌کند و به کار بردن آن در حوزه تفسیر و فهم، ضمن آن حکایت از مسئله بودن اعتبار موضوع می‌کند؛ باید حمل بر نوعی تسامح شود؛ چراکه حجیت مربوط به عمل مکلف و بایدها و نبایدهاست اما تفسیر، مربوط به فهم مراد و مقصود خداوند و از سنخ اعتقاد و معرفت است. با توجه به فقهی بودن اصطلاح «حجیت»، مستندات حجیت حدیث، مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (النساء: ۵۹) و «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ» (الاحزاب: ۳۶) نیز عمدتاً ماهیت رفتاری و عملی دارند. در فقه بنابر حجیت خبر واحد، ممکن است حتی در موردی که خلاف قاعده است فقیه از باب نص خاص، حکم خاص را (با وجود مخالفت با قاعده کلی) بیان می‌کند و البته از آن تجاوز نمی‌کند. این در حالی است که مفسر در مواجهه با یک روایت حتی صحیح‌السند می‌تواند به روایت، ترتیب اثر ندهد. علامه طباطبایی (ره) می‌نویسد: حجیت شرعی، از جمله اعتبارات عقلایی است که منوط به وجود اثر شرعی در موضوعی است که تحقق جعل و اعتبار شرعی در مورد آن ممکن باشد. از این‌رو در مسائل تاریخی و امور اعتقادی، جعل حجیت معنایی ندارد چرا که در هیچ اثر شرعی بر این‌گونه امور مترتب نیست (طباطبایی، ۱۳۹۳ش، ۱۰: ۳۵۱).

در برون‌رفت از آسیب استناد به خبر واحد، فقه معاصر به رویکردهای نوینی روی آورده است. توجه به سیره عقلانی، سیره متشرعیه، الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، مذاق

شرع، ارتکاز، مقاصد الشریعه، ... نمونه موضوعاتی است که به عنوان تبیینی بر ادله اجتهادی در فقه مورد توجه قرار گرفته است (لجنة الفقه المعاصر، ۱۴۴۱ق، ۹-۱۵). در تاریخ و گزاره‌های تاریخی، موضوع تاریخ‌گذاری مورد توجه خصوصاً خاورشناسان قرار گرفته است. در حوزه تفسیر نیز می‌توان تحلیل انعکاسی متن را به عنوان پیشنهادی مهم برشمرد.

هر گزارش تاریخی حاکی از فضایی است که آن را احاطه کرده است. متن ما در شناخت فضای متن یاری می‌رساند. گزارش‌هایی که به عنوان خاطره نقل می‌شوند؛ از این جهت حائز اهمیت‌اند. تحلیل بر اساس فضای متن، یکی از شاخصه‌های روش‌شناسی و از مبانی تحلیل تاریخی خاورشناسان نیز هست. این فضا که متن در آن متولد شده است؛ ضرورتاً قابل گزارش توسط مورخ نیست. بر همین اساس، دانش «تاریخ‌گذاری حدیث»، شکل گرفته است. ممکن است برخی تفسیرگری متن نسبت به فضای متن را امری دشوار بدانند؛ اما اگر دلالت متن را صرفاً در چارچوب مقام بیان گزارش محصور نکنیم؛ پذیرش این امر، ممکن خواهد بود.

هریک از جملات توصیه‌ای می‌تواند بستر تولید انعکاس گزاره‌های متعدد باشد. به‌عنوان نمونه این عبارت بر روی تابلو که «لطف‌سیگار نکشید!» منعکس‌کننده گزاره‌های زیر است:

در این شهر، تعداد قابل توجهی سیگار می‌کشند.

سیگار کشیدن در این جا، یک نابهنجار اجتماعی است.

امکان سیگار کشیدن در این جا وجود دارد.

در این شهر، سیگار وجود دارد.

سیگار کشیدن، یک امر قابل تعقیب قانونی نیست.

مردم این مکان، زبان فارسی می‌دانند.

مردم این مکان، آدم‌های محترمی هستند.

صادرکننده این توصیه، اهل ادب است.

سیگار کشیدن، یک معضل اجتماعی است.

مردم این شهر، بی‌نا هستند.

این جمله در مکانی عمومی نصب شده است.

از نوع دریافت مخاطب متن - بی‌آن‌که بخواهیم موضوعیتی برای آن در فهم متن قائل شویم - اما به اعتبار پسینی بودن آن نسبت به متن، نمی‌توان به لحاظ ماهیت قرینه بودن آن، دست کشید.

۴. نقش انگاره‌ها در فهم متن

شک نیست که شناخت پیش‌داوری‌ها در تفسیر متن، همیشه به سادگی نیست. چه آن‌که گاهی به قدری سایه انگاره‌های زمان مفسر، بر متن سایه می‌افکند؛ که به راحتی نمی‌توان از زیر این خروارهای انگاره، به بیرون و فضای واقع نگریست. این مسئله وقتی با رویکرد نص‌گرایان که به نوعی استناد به متن را فصل الخطاب همه قیل و قال‌ها قلمداد می‌کند مواجه می‌شویم؛ اهمیتی دوچندان می‌یابد. رویکرد نص‌گرایانه می‌تواند همین انگاره‌ها را مستندسازی کند و به عبارتی به این انگاره‌ها اعتبار بخشد. انگاره تحریف قرآن یکی از همین انگاره‌ها بود که دقیقاً به همین منوال با کمک رویکرد نص‌گرا، مستندسازی شد. اگرچه این مستندسازی و کنار هم قرار دادن روایات بر اساس انگاره‌ها، بیشتر از صفرهایی در کنار هم نبود. تفسیر قرائات در ادبیات روایی شیعه بر اساس انگاره تعدد قرائات که امری متاخر است؛ نمونه بارزی از این تأثیرپذیری از انگاره‌هاست. این تفسیر انگاره‌ای در حوزه قرائات، به شدت بر تفسیر ما از روایات اهل بیت (ع) سایه افکنده است. روایات در حوزه‌های مورد ادعا، در حداقلی‌ترین حالت، از کارکرد مستندگونه خارج و به روایاتی مجمل تبدیل خواهند شد. به عنوان نمونه‌ای از تأثیر انگاره‌ها بر متون، می‌توان ادعا کرد که پژوهش در مورد متون با فضای حاکم بر متن ارتباط قابل توجهی دارند. هرچه فضا، علیه جریان هم‌نوا با متن شود؛ تلاش برای استدلال و اثبات اصالت متن بیشتر می‌شود. عمده بحث‌های تاریخی در علوم قرآن و حدیث که غالباً متمرکز بر اثبات اصالت‌اند؛ در شرایط استیلای ناشی از دوران انقلاب صنعتی غرب، شکل گرفته است. در این شرایط، روش استدلال و برهان، بیشتر از روش توصیف و تبیین به کار می‌آید. این‌که در دوره‌ای، تلاش برای توجیه جریان و مکتبی بیشتر شود؛ نشان از این است که شرایط، علیه آن است. مثلاً در دوره نوزایی علم با انبوهی از دفاع‌ها از سوی مسلمانان در مواجهه با خاورشناسان و سیر تفاسیر علمی و ... مواجهیم؛ یعنی تلاش می‌کنیم تا هویت خود را ثابت کنیم. نوع مسائل الهیاتی مطرح در این دوره، سابقه‌ای در تاریخ تمدنی اسلام ندارند ولی با این حال، حجم قابل توجهی از توان پژوهش‌های دینی را به خود اختصاص داده است. می‌توان گفت هرچه شرایط اجتماعی به نفع جریان اسلامی باشد؛ می‌توان انتظار کمتری نسبت به جریان‌های عقل‌گرا و تبیین‌های استدلالی داشت. برخی معتقدند ادبیات قرآن کریم نیز بیشتر یک ادبیات توصیفی است تا استدلالی.

نوع برداشت ناقل از نقل و این‌که مقام بیان از نظر وی چه است؛ انعکاسی از گزارش

است که امری فراتر از مقام بیان گوینده خبر است و در واقع نسبت به آن لاقضاء است. پاسخ به این که نقل یک گزارش، چه واکنشی در مخاطب به دنبال دارد و حکایت از برداشت‌های متواتری در زمان نقل می‌کند؛ تلاش برای واکاوی مفهوم تواتر انعکاسی نقلی است. روایت «الجزائرُ ثمَّ الدَّارُ» نمونه خوبی برای نشان دادن تمایز زمان صدور و نقل است. این که این روایت در باب اهمیت همسایه در خرید منزل (حرعاملی، ۱۴۰۸ق، ۸: ۴۲۹) و یا لزوم توجه به دیگران و اولویت آن‌ها بر خویشان (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۳: ۸۲) است؛ تلاشی برای فهم روایت در زمان صدور است. علامه امینی در الغدیر از استدلال «سطح دوم» و این نوع تواتر استفاده کرده است. این که «مولی»، در حدیث غدیر چه مفهومی دارد؛ بر اساس انعکاس این گفته در اشعار شعرای قرون مختلف قابل ارزیابی است.

اساساً نمی‌توان از نوع انعکاس متن در مخاطبان پیشین، صرف نظر کرد. بسیاری از ارزش‌گذاری‌های رایج از طریق تحلیل انعکاسی صورت می‌گیرد. مشاهده نوع حالت چهره مخاطب و دگرگونی آن، ابزاری جهت تحلیل محتوای متنی است که توسط یک سخنران، ارایه می‌شود. از طریق انعکاس متن در فضای بیرونی متن، معنای متن قابل دست‌یابی است. یکی از ملاک‌های ارزیابی کیفی متون نیز نوع انعکاس آن‌ها در میان مخاطبان است.^۱ بررسی متن از طریق توضیح‌هایی^۲ که امروزه پیوست متن در فضاهای مجازی می‌شود؛ نوعی تحلیل در فضای انعکاسی است. تقریر معصوم یک نوع از تحلیل انعکاسی است. بسیاری از معارف دینی، محصول تحلیل انعکاسی است؛ چنانچه عدم ردع شارع، به عنوان یک اصل فقهی، تایید کننده بخش مهمی از عرفیات و اخلاقیات اجتماعی است. در فقه نیز برخی روی تلقی اصحاب متقدم تاکید می‌کردند و با فتوای علمای قدیم همچون شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ صدوق، همانند روایات معامله می‌کردند.

به طور کلی مخاطب در هنگام نقل یک متن یا روایت می‌تواند در تزییق نوعی غرض (ثانوی) به متن، نقش ایفا کند که می‌توان از آن با عنوان ضریب تاثیر بازتابی

۱. امروزه برای ارزیابی کیفی مقالات، میزان استناد به مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. ارجاع یا Citation، عامل ارزیابی است که بر اساس آن، شاخص H-Index هر مقاله یا دانشگاه یا کشور معین می‌شود. این ارزیابی در واقع مبتنی بر انعکاس متن است. این شاخص، شاخصی عددی است که می‌کوشد بهره‌وری و تأثیرگذاری علمی دانشمندان را به صورت کمی نمایش دهد. این شاخص با در نظر گرفتن تعداد مقالات پر استناد افراد و تعداد دفعات استناد شدن آن مقالات توسط دیگران محاسبه می‌شود.

یاد کرد. از این‌رو همیشه باید جایی را برای آزمودن متن از جهت انعکاس آن در میان مخاطبان باز کرد.

در واقع، دو مرحله برای فهم روایات دسته دوم باید در نظر گرفت. نخست؛ فهم راوی و سپس، فهم مخاطب. برای رسیدن به مراد واقعی معصوم، باید از مرحله فهم راوی هم عبور کرد. این تأکید از آن روست که اساساً تفکیک گزارش و تفسیر یک خبر، در این‌گونه موارد، امکان ندارد و همه این گزارش‌ها، مبتنی بر نوعی تفسیر، هویت یافته‌اند. کلام حضرت علی (ع) در اقسام راویان حدیث و این‌که چگونه فهم راوی، در نقل روایت تأثیر دارد؛ قابل توجه است: «... وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الْكَلَامُ لَهُ وَجِهَانٍ: فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَكَلَامٌ عَامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِهِ وَلَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَيَحْمِلُهُ السَّمَاعُ وَيُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَمَا قُصِدَ بِهِ وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ، وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ ...» (سیدرضی، ۱۳۸۹ش، ۳۰۶).

یکی از مهمترین مواردی که در فهم راوی حدیث، مدخلیت دارد؛ برجسته شدن دیدنی‌ها در سطح جامعه است؛ حال آن‌که همه آن‌چه باید گزارش شود؛ ضرورتاً چیزی نیست که در سطح جامعه، هویدا است. مانند کسی که خاطره او از فلان عالم، تنها در کمکی که او به مستمندان در هنگام عبور از مسیر می‌کرده است؛ خلاصه می‌شود یا خاطره او از سفر به فلان کشور خارجی تنها به علائمی همه فهم از جمله نوع پوشش مردم و شیوه رانندگی بسنده می‌شود. از این‌رو مثلاً گزارش کمک معصوم به سائل و فقیر، معمولاً انگیزه نقل خاصی مخصوصاً در میان طبقات مستمند داشته است؛ اما تشخیص نوع رفتار و احياناً اهمیت قول معصوم، برای همگان ممکن نبوده است. این مسئله به حدی است که در مواردی معصوم از ارایه مطلبی خاص جز به فردی خاص، پرهیز داشته است.

ناگسستگی گزارش از تفسیر، به گونه‌ای است که نقل چند روایت خاص، می‌تواند به توسعه فهم مبتنی بر فهم راویان آن روایات، دامن زند. این ناگسستگی، با دور شدن از قرون نخستین - به دلیل تفاوت ساختار - تقویت می‌شود. از این‌رو در آسیب‌شناسی جریان‌های انحرافی، نباید به نقش فهم پراکنی نقل روایت و تأثیر آن در ایجاد و تقویت یک انگاره، غافل بود. به عنوان نمونه، در مورد روایات تحریف‌نما، نقل روایات مبتنی بر یک راوی خاص، می‌توانسته به ایجاد و گسترش انگاره تحریف، دامن بزند. می‌توان گفت آسیب جدی‌تر وقتی است که به مرور زمان، برخی روایات با یک فهم خاص،

گره می خورد و عملاً فهم خاص از روایت، بخشی از روایت می شود تا جایی که صرف اشاره به یک روایت خاص، کافی است تا خواسته یا ناخواسته مراد گوینده را تأمین کند.

مسئله اشراب در مرحله نقل را نیز باید جدی تلقی کرد. شاید بتوان ادعا کرد بخشی از بارمعنایی در هر کلام تقطیع شده، از طریق مخاطب به متن اشراب می گردد. از نگاه تاریخی، روایات را می توان به دو دسته روایات تقسیم کرد. دسته اول، روایاتی است که نقش زمان و مکان در صدور آن، چندان دخالت ندارد. مثلاً روایتی که در نكوهش یک رذیلت اخلاقی است؛ ارتباطی با یک زمان مشخص ندارد؛ اگرچه یک شرایط خاص تاریخی سبب صدور آن شده باشد. اما دسته دیگری از روایات - به صورت پرنگی - با شرایط زمانی مکانی خود در هم تنیده شده اند. این روایات - که کم هم نیستند - از آن روی که منتسب به معصوم اند؛ نام روایت به خود گرفته اند؛ اما از آن جهت که متأثر از شرایط از جمله فهم مخاطب اند؛ شرایط تحلیل دیگری پیدا می کنند. این دسته از روایات، در مواردی ناشی از طرح مسئله خاصی از سوی راوی یا برداشتی خاص وی از فعل و حتی قول معصوم است. در این موارد، توجه به فهم مخاطب حدیث، اهمیت ویژه دارد و نباید این فهم، در سیطره جایگاه حدیث، نادیده گرفته شود (ناگسستگی گزارش از تفسیر).

۵. آزمون های پیشاتفسیری متن

یکی از مسائل پیش روی تفسیر متون دینی در دوره معاصر، آماده سازی متن برای تفسیر است. در این راستا نیاز به برخی قواعد پیشاتفسیری است. پیشاتفسیری بودن این قواعد به این معناست که مفسر هنگام تفسیر متن باید موضع خود را نسبت به نتایج این آزمون ها، مشخص کند. قواعد پیشاتفسیری و آزمودن متن قبل از تفسیر، عملاً متن را به صورت آماده و فرآوری شده در اختیار مفسر قرار می دهد. فروکاستن از میزان تفاسیر نادرست از متون دینی در گستره ای وسیع و ایجاد زمینه برای اجتهاد صائب و تفسیر دقیق تر متن، از نتایج کاربست آزمون های پیشاتفسیری متن است. پیشاتفسیری بودن این قواعد به این معناست که محقق، هنگام تفسیر متن باید موضع خود را نسبت به نتایج این آزمون ها، مشخص کند. آزمون هایی که در این مقاله پیشنهاد می شود؛ عبارتند از:

۱. آزمون الغاء خصوصیت، ۲. آزمون تطابق معنای لغوی و اصطلاحی، ۳. آزمون ایجاد تمایز سنت واقعه از محکیه.

۵-۱. آزمون الغاء خصوصیت

بحث مفاهیم در اصول فقه، تلاش برای تعیین تأکیدهای کلام است. در واقع قیود (مفاهیم) مختلف از جهت احترازی بودن یا توضیحی بودن یا مفهوم داشتن یا نداشتن، در نوع استدلال به کلام تأثیر می‌گذارد. این تأثیر صرفاً تأثیری حاشیه‌ای و در حد تقویت یک دیدگاه نیست؛ بلکه چه بسا به نقض و رد یک دیدگاه منجر گردد. به عنوان نمونه استدلال به «آیه نبأ» بر اساس وجود مفهوم شرط، موجب اثبات دیدگاه قائلان به حجیت خبر واحد می‌شود. این در حالی است که بازنگری در وجود مفهوم شرط در آیه نبأ (از جهت شباهت آن به شرط موجود در آیه «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الاعراف: ۲۰۴)، ناقض دیدگاه مذکور خواهد بود (انصاری، ۱۴۲۳ق، ۲۵۷).

پدید آمدن اصطلاح عنوان «مشیر» (عنوانی که در حکم دخالت ندارد.) و به طور کلی تقسیم‌بندی قیود کلام به «زائد، توضیحی، غالبی، احترازی و مفهومی» در مباحث اصولی (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۱: ۱۶۴) نیز ناظر به بخشی از همین تأکیدهای درون جمله‌ای و سیاق‌گفتاری است و بیش از هر چیز، اهمیت تعیین نوع هر قید و پرهیز از تبادر آنی به مفهومی بودن آن را روشن می‌سازد. این نکته جالب است که احترازی بودن قید نیز ضرورتاً به معنای مفهوم داشتن آن نیست. از این رو آیت‌الله سبحانی می‌نویسد: «حداکثر دلالت قید، احترازی بودن آن است. اما معنای انتفاء حکم در هنگام انتفاء موضوع، دلیلی ندارد.» (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۱: ۱۶۴).

اساساً در تحلیل یک گزاره، قبل از هر چیز باید روش روش شود که عنوان مطرح در جایگاه موضوع، تا چه حد در محمول مدخلیت دارد. به عبارت دیگر آیا عنوان بما هو عنوان، مدخلیت دارد یا ذکر عنوان، از باب نمونه و مصداق است؟ مثلاً اگر گفته می‌شود: «الغِيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ» (سیدرضی، ۱۳۸۹ش، ۵۲۸) آیا این محمول فقط برای «غیبت» است یا مطلق گناه، چنین وصفی دارد و نشانه ناتوانی و تشویش فکری گناهکار است؟ یا در «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ» (همان، ۴۶۸)؛ آیا این وصف، وصف صرف «صلاه» است یا «صلاه» از باب نمونه و مصداق است؟

در تبیین اثرگذاری جدی توجه به این مسئله در یک استدلال، به نمونه‌ای فقهی اشاره می‌کنیم. در استدلال بر اثبات حجیت شهرت فتوایی روایت «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ۱۷: ۳۰۳)، استناد شده است. در حالی که شیخ انصاری، با واکاوی سیاق‌گفتاری و تحلیل نوع تأکید کلام در «ما»ی موصوله، این استدلال - به ظاهر مقبول - را از کارآیی،

ناتوان می‌سازد. از نگاه وی، مراد از موصول (ما)، روایت مشهور است نه حکم مشهور؛ چنانچه وقتی در پاسخ به این‌که «کدام مسجد بهتر است؟»؛ می‌گوییم «مسجدی که شلوغ‌تر است». روشن است که تعلیل به «شلوغ‌تر»، فقط ناظر به مسجد است نه این‌که نتیجه‌گیرییم «هرجا شلوغ‌تر باشد؛ بهتر است!» (انصاری، ۱۴۲۳ق، ۱: ۲۳۴). شهرت شکل گرفته در میان متقدمان (حتی شهرت حکمی) معمولاً به تناسب ساختار، حول محور یک روایت (نه مجرد از روایت) شکل می‌گرفته است؛ از این‌رو این اشکال شیخ که مراد از شهرت در روایت «خُذْ بِمَا اشْتَهَر»، شهرت روایت است نه حکم، قابل تأمل است.

قاعده وصف مشعر به علیت است (که در آزمون توسعه تزییق نیز قابل طرح است) از جهت آزمون الغاء خصوصیت نیز قابل توجه است. برخی با حمل وصف به اعم از وصف اصولی، عملاً هر قیدی در کلام را دارای وصف می‌دانند. اگر این مسئله پذیرفته شود و اصل قید، بر احتراز گذاشته شود؛ عملاً این «اشعار» به نوعی «دالت»، توسعه می‌یابد و نتیجه آن امکان استخراج گسترده مناطات احکام از روایات است. از جمله در روایت جواز خوردن شکار صید شده توسط سگ تعلیم داده شده (الکِلَابُ الْمُعَلَّمَةُ)، اگر بر قید «معلم»، موضوعیت بار شود؛ حکم به جواز، به سایر حیوانات معلم (غیر از سگ) هم توسعه می‌یابد. آزمودن توسعه‌ای یا تزییقی بودن دلیل، اهمیت بسیاری در استنتاج‌های فقهی نیز دارد. مثلاً استدلال قائلان به رویت با چشم غیر مسلح به آیه: «مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۹)، در صورتی تام است که تعیین این شاخص از باب تزییق باشد.

در مواردی نیز قطعاً نمی‌توان الغاء خصوصیت کرد و اتفاقاً باید بر قدر متیقن در مقام تخاطب اکتفا کرد. در مواردی، باید دید تا چه حد مخاطب شخصی یا صنف خاص یا فضای شخصی خاص تا چه حد در موضوع مدخلیت دارد «قَضِيَّةٌ فِي وَاقِعَةٍ». در جایی که راوی، به صورت خصوصی از امام سوال می‌کند؛ طبق کدام ضابطه حکم امام به غیر او تعمیم داده می‌شود (روایت ذریح محاربی). مثلاً در «إِذَا زَايَتِ الْجِدَارَ»، آیا قدر متیقن در مقام تخاطب، مقید موضوع هست یا نه؟ مستثنا در «إِلَّا الْكَلْبُ الْمُعَلَّمُ»، مطلق حیوانات است یا مرتکز احتمالی در مقام تخاطب؟ (مثلاً معمولاً در آن زمان سگ‌ها معلم بوده‌اند). اگرچه بین ارتکاز لبی و قدر متیقن تفاوت است. در دومی، نظر مشهور بر عدم تاثیر است. در آن زمان چون زود بلند می‌شدند؛ نماز شب نخواندن حمل بر استخفاف می‌شد. آیا در آن زمان چون معمولاً پس از عشا می‌خوابیده‌اند (بَعْدَ الْعَتَمَةِ:

باب ۱۳)، حکایت از جواز تاخیر تا مثلاً نصف شب یا موقع خواب است؟ (آخرین عبادت قبل از خواب) آیا مخاطب نوعی مورد نظر است یا نه؟ آیه این روایت به فتاوی‌ای اهل سنت نظارت دارد یا نه؟ (مثل سوال از نماز ضحی) مثلاً الناس در روایات، معمولاً انصراف به اهل سنت دارد. اساساً فضای غالب روایات بر اساس نظریه حاشیه فقه اهل سنت، ناظر به مرتکزات فتاوی‌ای اهل سنت است.

این نکته نیز لازم است که در برخی موارد نیز اساساً باید مخاطب را نادیده گرفت. قاعده اسمعی یا جاره و روایت نزول قرآن بر اساس آن «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِأَيِّكُ أَغْنَى وَ اسْمَعِي يَا جَارَةً» (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ۱: ۶۳۰). از این جهت قابل دقت است که در مواجهه با متون، آن‌ها را از این جهت نیز مورد آزمون قرار داد. خیلی وقت‌ها هم اساساً باید ظاهر جمله را نادیده گرفت و به مراد اصلی توجه کرد.

۵-۲. آزمون تطابق معنای اصطلاح و لغوی

الفاظ را می‌توان به دو دسته الفاظ اصطلاحی و غیر آن تقسیم کرد. خصوصیت الفاظ اصطلاحی آن است که در بردارنده مجموعه از معانی مرتبط است؛ به گونه‌ای که درک معنای لفظ اصطلاحی، بدون تصور مجموعه این معانی ممکن نیست. در واقع رعایت نظر واضح در این مورد اهمیت بسیار دارد و نمی‌توان اصطلاح را با دست‌کاری معنایی، بر معنای دیگری حمل کرد. به عنوان نمونه «صلاه» به عنوان اصطلاح شرعی، مجموعه‌ای مرتبط از اعمالی چون قیام، رکوع و ... است. این مسئله در مورد اصطلاحات تاریخی که معانی اصطلاحی آن‌ها از نظر زمانی متاخر از کاربرد لغوی است؛ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. ماهیت خاص الفاظ اصطلاحی اقتضا دارد تا تحلیل و تفسیر یک واژه در قالب یک اصطلاح، مبتنی بر اثبات اصطلاحی بودن آن کاربرد خاص باشد.

در واکاوی معنای یک اصطلاح نه می‌توان به معنای لغوی تکیه کرد و نه در واکاوی لفظی که معنای اصطلاحی آن اثبات نشده است؛ می‌توان معنای اصطلاحی را به عنوان پیش فرض، تلقی کرد. رویکرد اصطلاحی به برخی از الفاظی که در کاربردهای قرآنی به کار رفته‌اند؛ نیازمند به اثبات اصطلاح بودن کاربرد آن‌هاست. از این‌روست که مثلاً برخی در مورد اصطلاح «نسخ»، قائل به عدم ارتباط این اصطلاح با آیه ۱۰۶ سوره نساء «مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ...» شده‌اند. تفسیر لفظ بر اساس معنای متبادر اصطلاحی، یکی از آسیب‌های رایج تحلیل‌های لغوی است. از این‌رو در مواجهه با یک اصطلاح، معنای اصطلاحی باید اثبات گردد.

آسیب عدم توجه به تمایز کاربرد اصطلاحی و غیراصطلاحی یک واژه، یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها در مباحث پیشینه‌شناسی برای موضوعات مختلف است. معمولاً ذهن پژوهشگر برای پررنگ نشان‌دادن پیشینه، سعی دارد تا بدون توجه به این تمایز و با جمع‌آوری هرگونه کاربردی از لفظ، به‌طور کردن پیشینه معنای اصطلاحی مورد نظر کمک برساند. از این رو باید به «عدم التزام اصطلاح به معنای لغوی» به مثابه یک اصل نگریست. در تحلیل تاریخی اصطلاحات توجه داشت که اصطلاح، یک بسته معنایی حاوی یک مفهوم چند ضلعی تخصصی است که به صورت قراردادی و در ضمن یک وضع ثانوی ایجاد شده است و امکان اجتهاد لغوی و توسعه و توضیح معنای آن وجود ندارد. از سنخ «بسته‌ی معنایی» بودن اصطلاح، مانعی در اجرای روش تعمیم و تسری معنای لغوی به اصطلاحی و همین‌طور موجب غیر منطقی شدن تحلیل آن بر اساس «تحلیل لغوی» است. خروجی اصل فوق، عدم امکان اجتهاد در مورد اصطلاحات تاریخی است. بنابر این اصل، تلاش برای اجتهاد در بسته معنایی اصطلاح و ایجاد رابطه معنایی بین معنای اصطلاحی و معنای لغوی، زمینه شکل‌گیری مغالطه «تحلیل لغوی» است. مغالطه تحلیل لغوی به معنای تحلیل اصطلاح بر مبنای ماهیت الفاظ غیر اصطلاحی و در قالب تحلیل اجتهادی لغوی معنای لفظ است. از نگاه برخی، این‌گونه ریشه‌شناسی، یک ریشه‌شناسی عامیانه بیش نیست (پاکتچی، ۱۳۹۲، ش، ۲۳۸).

تفاوت تحلیل اصطلاحی «قنادی» و «عطاری» و تحلیل لغوی این اصطلاحات در حدی است که هیچ قنادی، قند و هیچ عطاری، عطر نمی‌فروشد. بر همین اساس باید پرسید بحث قول لغوی، تا چه حد مبتنی بر لزوم اتخاذ رویکرد تاریخی است. رویکرد لغوی و تصور این‌که واضع لغت، رابطه معنی و لفظ را برای مدتی در حد چهارده قرن، ضمانت کرده است؛ مبنایی نادرست و زمینه پیدایش تحقیق‌هایی عوامانه است. حداقل آن است که در تحلیل هر واژه، در کنار معنای لغوی، نوع مسئولیتی که موجب استعمال آن شده است؛ نیز باید احراز شود.

بسیار مشاهده می‌شود که در مواجهه با واژگان متون متقدم با اتکاء به دریافت‌های پسینی و به صورت ناخودآگاه و مبتنی بر پیش‌فرض‌های عصری، اقدام به تفسیر آن‌ها می‌شود (مغالطه استصحاب تاریخی) و متأسفانه نتیجه چنین مغالطه‌ای، با وجود ظاهر متعبدانه آن، به «تفسیر به‌رأی» شباهت بیشتری دارد. عدم پذیرش «اصل تغایر» و تصور معنای ثابت تاریخی لفظ، می‌تواند مجرای شکل‌گیری یک «مغالطه» باشد که ناشی از مغالطه اشتراک لفظی است. شکل‌گیری این مغالطه در اصطلاحات تاریخی

مشهودتر است؛ چراکه استدلال‌کننده به صرف وجود اشتراک، معنای فعلی اصطلاح را به کاربردهای پیشین آن تسری می‌دهد؛ در صورتی که متاخر بودن زمان وضع اصطلاح نسبت به زمان استعمال غیر اصطلاحی لفظ، مانع وقوع چنین استصحابی است. با وجود تغییر تاریخی معنای لفظ، نمی‌توان در فهم متون، به معنای استعمالی لفظ اکتفا کرد؛ بلکه باید مراد واقعی گوینده از لفظ را به دست آورد. مثلاً در مورد اصطلاح «متعمق» در حدیث امام سجاد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى {قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ} وَالْآيَاتِ مِنَ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ {عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ} فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» (کلینی، ۱۳۶۳، ش، ۱: ۹۱). برخی همچون فیض کاشانی و ملاصدرا، حدیث را در مقام مدح اقوام متعمق می‌دانند. اما شواهدی وجود دارد که مقصود از این حدیث، نکوهش و ذمّ مُتَعَمِّقُونَ است؛ چراکه قدر جامع خانواده این حدیث، این است که تعمق به معنای افراط در کاری و خارج شدن از حدّ اعتدال است. بنابراین پیام اصلی حدیث، آن است که از تفکر در ذات و صفات خدا پرهیز گردد (برنجکار، ۱۳۸۲، ش، ۳۱).

علت مغالطه‌بودن این استصحاب نیز آن است که معنای اصطلاحی، متاخر است و نمی‌توان این معنای پسینی را بر لفظ مشترک به‌کار رفته در گذشته تحمیل کرد. نمی‌توان کاربردهای پیشینی را با تکیه بر معنای متاخر اصطلاحی آن‌ها، تفسیر کرد. همین تفسیرهای نارواست که زمینه بسیاری از سوء فهم‌ها را موجب شده است. از همین‌روست که در مواجهه با تعابیر «نَزَلَتْ» و «هَكَذَا نَزَلَتْ» در ادبیات روایات تفسیری باید با دقت بیشتری برخورد کرد. محقق خوئی می‌نویسد: این‌که از دو اصطلاح تاویل و تنزیل بر ساخته توسط متاخران، (به ترتیب) معنای سبب نزولی آیه و معنای مراد آیه را اراده کنیم؛ به مثابه کاربرد این الفاظ بر خلاف معنای ظاهری آن است؛ چراکه این کاربرد بر اساس معنای متأخر است و هیچ اثری از این کاربرد، در کتب لغت دیده نمی‌شود که مجوزی برای حمل کاربردهای این دو لفظ در روایات ماثور از اهل بیت (ع) بر دو معنای پیش‌گفته باشد. (خوئی، بی‌تا، ۲۴۳)

۳-۵. آزمون ایجاد تمایز سنت واقعه از محکیه

بخش مهمی از این تلقی‌های انتزاعی، معلول خلط سنت واقعه و محکیه است. چه آن‌که طرفداران این‌گونه بحث‌ها، در مقام سخن از تبیین و تایید روش روایی، به ادله‌ای از فضای سنت واقعه استدلال می‌کنند؛ در حالی که آن‌چه در عالم واقع، با

آن مواجهند؛ ناظر به سنت محکبه است. به عنوان نمونه آن گاه که در مقام استدلال بر این روش‌اند؛ به امثال حدیث ثقلین استناد می‌کنند ولی واقعیت آن است که واقعیت بحث تفسیر روایی، در فضای سنت محکبه شکل گرفته است. یکی از نتایج عدم تفکیک سنت واقعه از محکبه، پیرنگ شدن تحلیل‌های کمی در حدی است که اعداد و ارقام، دارای مفهوم می‌شوند و پایه تحلیل‌های توسعه‌ای (نه تاریخی) قرار می‌گیرند. مفهوم داشتن عدد در سنت واقعه، ضرورتاً به معنای مفهوم داشتن عدد در سنت محکبه نسبت به دلالت توسعه‌ای نیست. این مسئله، مبتنی بر ماهیت تمام‌نما نبودن حکایت نسبت به عالم واقع و در معرض آسیب «مسئله‌ساز» بودن عدد و رقم (به جای واقع‌نما بودن) است. از این‌رو ارزش‌گذاری‌های کمی، بستری برای مسئله‌سازی است و نباید بین کم و زیاد بودن روایات در مورد یک موضوع خاص و اهمیت آن موضوع، ضرورتاً یک ارتباط مستقیم برقرار کرد.

ابعاد کمی احادیث از جمله تعداد آن‌ها، ضرورتاً قابلیت تفسیر دلالت‌های توسعه‌ای در سنت واقعه را ندارد و باید از تسری لوازم کمی تحلیل‌های تاریخی به دلالت‌های توسعه‌ای، با احتیاط بیشتری برخورد کرد. تحلیل بر اساس رویکرد کمی، نوعی اخباری‌گری است. در این رویکرد، تکرار نوعی تعلیل است. تحلیل میزان تفسیر در عهد نبوی صرفاً بر اساس تعداد دویست و اندی روایت رسیده (سیوطی، ۱۴۱۴ق، ۴: ۱۹۶)، می‌تواند نمونه‌هایی از تحلیل بر اساس سنت محکبه تلقی گردد. بخش مهمی از تفسیر نبوی؛ تفسیر عملی و رفتاری است که ضرورتاً در قالب اخبار آحاد منتقل نشده است. به عنوان نمونه: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) خُلِقَهُ الْقُرْآنَ»؛ قرآن، تجسم اخلاق پیامبر (ص) بود (ورام، ۱۳۶۹ش، ۱: ۸۹). ضمن آن‌که وجود همان تعداد روایت محدود تفسیری، می‌تواند این‌گونه تفسیر شود که کل قرآن در عهد نبوی تفسیر شده بود؛ جز برخی آیات که مراد آن‌ها نیز به دنبال پرسش صحابه و در قالب روایات محدود مذکور، روشن می‌شد. به طور کلی نمی‌توان نادیده گرفت از میان ارکان سه‌گانه در تعریف حدیث (حکایت قول، فعل و تقریر)، توجه به رکن اول (حکایت قول) - هم در میان حکایت‌گران (راویان) و هم در میان مخاطبان - بیشتر مشهود است. از این‌رو ضروری است تا با دقت در میراث روایی، موارد فعلی و تقریری روایات نیز استخراج شود.

اصطلاح حدیث «حکایت گفتار، رفتار یا تأیید معصوم» (بهایی، بی‌تا، ۴). ناظر به مجموعه رفتار پیامبر (ص) - اعم از محکمی و غیر محکمی - نیست؛ بلکه صرفاً ناظر به امور ایجابی است. این در حالی است که عدم فعل معصوم (اعم از محکمی و غیر محکمی) نیز

می‌تواند همان جایگاه را داشته باشد. برخی موضوعات، به گونه‌ای است که در مورد آن می‌توان گفت در هیچ روایتی، نیامده است که معصوم، فلان عمل را انجام داده باشد یا فلان توصیه را کرده باشد. این مسئله چیزی غیر از «مَنْطَقَةُ الْفِرَاعِ» است. در واقع باید یا دامنه تقریر (در کنار قول و فعل) را مبتنی بر آموزه‌هایی چون «الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ»، بسیار وسیع‌تر از تصور رایج آن دانست و یا حساب ویژه‌ای برای این‌گونه افعال سلبی فراهم آورد. در واقع باید برای موارد و موضوعات غیر مذکور در میان روایات، نیز جایی بازکرد و همه را به منطقه الفراع واگذار نکرد و بر همین اساس نیز تحلیل کمی روایات در مورد یک موضوع خاص را ضرورتاً دلیلی بر اهمیت آن و یا کشف مذاق شارع ندانست. اساساً این روال تغییر که: روایات متظافر دلالت بر فلان امر خاص دلالت دارد؛ از این جهت قابل تأمل است که چه‌بسا این کثرت از بابت کثرت محل ابتلا در زمان معصوم بوده است. با صرف نظر از این نکته هم باید دانست که مذاق شارع نه با تکرار و نه با تواتر روایت به دست نمی‌آید؛ بلکه با تعدد صدور حاصل می‌شود. در مواجهه با قالب و الفاظ متن دینی و روایات، دو مسئله مخفی می‌تواند مورد غفلت قرار گیرد. یکی باب‌بندی و طبقه‌بندی روایت و دیگری امکان خلط قول راوی و حدیث است. روایاتی که ناظر به نقل رفتار معصومین یا گفتارهای ممزوج به رفتار ایشان است؛ نیازمند دقت افزون‌تری است. دلیل اول و به صورت کلی آن که ماهیت گزارش راوی در این گونه موارد، عملاً تفسیر فعل معصوم است و همان‌طور که یک قول ممکن است مجمل باشد؛ یک فعل هم ممکن است مجمل باشد و این اجمال، باعث برداشت نادرست راوی و تدوین گزارش غیر منطبق با واقع، گردد. صرف نظر از معصوم، در نقل احوالات شخص ثالث و بیان خاطرات شخصی نیز بروز چنین خطاهایی دور از انتظار نیست. این مسئله مخصوصاً وقتی گزارش‌گر با فضایی که آن را گزارش می‌کند؛ بیگانه باشد؛ نمود بیشتری دارد.

دلیل دوم - با فرض اعتماد کامل به برداشت راوی و صرف نظر از مسئله تقیه - امکان اختصاصی بودن یک رفتار - برای خود معصوم، مخاطب، زمان یا مکان خاص - یا حتی صدور فعل از روی اضطرار وجود دارد؛ به صورتی که راوی، به اشتباه یا به اتکاء به قرائن، به این «اختصاصی بودن رفتار» تصریح نکرده است. اگر صدور حدیث، به دو مرحله تلقی حدیث و نقل حدیث تفکیک شود؛ اهمّ موارد فوق‌الذکر از جمله امکان اشتباه در نقل به معنا، ناظر به به مرحله دوم است. به عنوان نمونه شیخ طوسی، در مورد روایت منقول از امام باقر (ع) که: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا يُغَسَّلُ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ

لا هاشِمَ بِنَ عُبَّيَةَ الْمِرْقَالَ وَ دَفَنَهُمَا فِي ثِيَابِهِمَا وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمَا» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱: ۱۵۸)؛ با تصریح به وهم و خطای راوی، می نویسد: «قَوْلُ الرَّاَوِي وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمَا وَ هُم مِّنَ الرَّاَوِي لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تَسْقُطُ عَلَى الْمَيِّتِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (طوسی، ۱۳۶۳ش، ۱: ۲۱۴) چون بحث‌ها در فضای مجازی، بدون احساس و قرینه و ... منتقل می‌شود، حرف‌هایی که رد و بدل می‌شود، بیش از حالت حضوری مستعد دلخوری هست. حس و حال و حالت چهره و نظایر آن‌که در زمان حضور و ملاقات چهره به چهره، از اسباب تلطیف سخن و کاستن از تیزی نقد هست، متاسفانه در فضای مجازی وجود ندارد.

با صرف نظر از مرحله تلقی، در مورد مرحله نقل متون نیز باید توجه داشت عدم درج یک روایت در مجموعه و منظومه روایات، هم می‌توان حاکی از نوع اجتهاد نویسنده باشد و هم از سوی دیگر می‌تواند متأثر از جریان‌های غیر علمی باشد. به عنوان نمونه این‌که از سویی اهل سنت به تواتر حدیث غدیر و ذکر ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی معترفند؛ اما از سویی دیگر در تفاسیر سنی، مواجهه با آن کم‌رنگ است و در ذیل آیات مرتبط (مانند اکمال و تبلیغ) اشاره کم‌رنگی به آن وجود دارد؛ بسیار قابل تأمل است. تامل از این جهت که وقتی روال کتب تفسیر این است که تنها به نظر مفسر کتاب بسنده نمی‌شود و همه اقوال (حتی ضعیف‌ترین آن‌ها مورد اشاره است) چگونه است که مفسری مثل ثعلبی از آیه ولایت می‌گذرد و اشاره‌ای به علی (ع) نمی‌کند یا مثل ابن‌کثیر و زمخشری به آیه تبلیغ می‌رسد و نامی از غدیر نمی‌برد.

۶. نتیجه‌گیری

۱- روانشناسی متن، از رشته‌های علمی بایسته‌ای است که تلاش می‌کند متن را قبل از استدلال، مورد واکاوی از جهت کشف پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های حاکم بر فضای صدور و نقل متن حدیثی قرار دهد.

۲- آزمون الغاء خصوصیت، آزمون تطابق معنای لغوی و اصطلاحی و آزمون ایجاد تمایز سنت واقعه از محکیه، نمونه آزمون‌هایی است که در این مقاله به عنوان ابزارهای سنجش متن قبل از تفسیر آن، پیشنهاد شده است.

۳- نتیجه روان‌شناسی متن و استخدام قواعد پیشاتفسیری آن خواهد بود که زمینه را برای قضاوت بهتر مفسر و تفسیر دقیق‌تر متن فراهم کند.

۴- فروکاستن از میزان تفاسیر نادرست از متون دینی، در حد وسیعی باید به فرآیند آزمون‌های پیشینی متن واگذار شود.

۵- از مهمترین نتایج کاربرست روانشناسی متن، تبارشناسی انگاره‌های مختلفی است که بر تفسیر متن، اثرگذار است. این تبارشناسی، می‌تواند ضمن آگاه‌ساختن ما از انگاره‌های هر دوره، قضاوت دقیق‌تری از متن را به ما ارائه دهد. روشن است که باید حساب این انگاره‌ها را از مقصود اصلی آیه جدا کرد.

منابع

- قرآن کریم.
- احمدی، محمدحسن، مطالعات حدیثی و زبان‌شناسی تاریخی، قم، دانشگاه قم، ۱۳۹۷ش.
- انصاری، مرتضی، فرآیند الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
- برنجکار، رضا، "حدیث اقوام متعمقون مدح یا مذمت". نقد و نظر، ۳۱ و ۳۲ (۱۳۸۲): ۴۴۳-۴۵۸.
- بهائی، محمدبن حسین، الوجیزه فی علم الدرایه، بی‌جا، چاپ سنگی، بی‌تا.
- پاکتچی، احمد، ترجمه‌شناسی قرآن کریم، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲ش.
- حرعاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البتیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
- خوبی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء، بی‌تا.
- سبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، قم، مکتبه التوحید، ۱۴۲۰ق.
- سیدرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، ترجمه محمددشتی، قم، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین، ۱۳۸۹ش.
- سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۴ق.
- صدوق، محمدبن علی، معانی الاخبار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
- _____، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
- طوسی، محمدبن حسن، الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
- کلینی، محمدبن یعقوب، الاصول من الکافی، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
- لجنه الفقه المعاصر، الفائق فی الاصول، قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۴۴۱ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، موسسه آل‌البتیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۳۶۹ش.
- ورام، مسعودبن عیسی، مجموعه ورام، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹ش.